

ترس از رهاشدن در عاشقانه‌های زنان شاعر دهه ۶۰

فرشته موسی نئی

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات دانشگاه آزاد اسلامی واحد شوشتر
ferشتهmousai57@gmail.com

چکیده

ادبیات معاصر ایران، جلوه‌ای از ابداعات و تحولاتی عمیق در حوزه‌های لفظ و معنا است. در این جستار، جلوه‌های نوستالژی در آثار طاهره صفارزاده و مجموعه اشعار سیمین بهبهانی و اشعار فرشته ساری که به روش توصیفی-تحلیلی بررسی شده است. مطالب این پایان‌نامه در مباحثی با عناوین عشق، یاد معشوق، احساس گریبی، حزن و اندوه دسته‌بندی شده است. نتایج این تحقیق نشان از آن دارد که مؤلفه‌های ترس از رهاشدن در عاشقانه‌های زنان در اشعار طاهره صفارزاده و سیمین بهبهانی و فرشته ساری کاربرد دارد. کاربرد این ترس بر مبنای رمانتیسم است، در اشعار هر سه شاعر بر مبنای نوستالژی فردی بوده و نوستالژی اجتماعی کاربرد کمتری دارد. این سه شاعر از موضوعات زنانه همچون؛ مسائل خانوادگی و اجتماعی زن، فقر زن، مظلومیت زن، وفاداری زن و در بیان اشعار خویش در این حوزه سود جستند.

کلیدواژه‌ها: ترس، رهاشدن، عاشقانه، زنان شاعر دهه ۶۰.

۱. مقدمه

پرداختن به درد مشترک آدمیان در جهان معاصر و به تصویر کشیدن لحظات تنهایی و تنها ماندن در قالب مضامینی که بار تنهایی را هر چه غلیظ‌تر در زندگی بشر معاصر برجسته می‌کنند، ادبیات و به ویژه شعر زنان را به محملی برای پررنگ‌نمایی احساسات و عواطف انسانی بدل نموده است. گویی پرداختن به مضامین عاطفی در سایه‌ی احساسات و عواطف و ثبت فضاهای سیاه مملو از اضطراب، یأس، نومیدی و تنهایی که در زندگی اجتماعی آدمیان پراکنده شده است، حسیت، تخیل، اندیشه و جهان عاطفی شعرها را چنان در خود فرو برده است که چاره‌ایی جز تصویرپردازی از همین فضای سنگین و ملول در شعر زنانه باقی نمی‌ماند. با این همه اما تنهایی و تنها ماندن، در دنیای پر از تناقض و بحران‌زده‌ی امروز، درد مشترک زنان نیست و برای زنان بوجود نیامده است، بلکه چهره‌ایی جهانی-انسانی دارد و به مثابه تقدیر تراژیک آدمی در این جهان پر از تناقض به شمار می‌آید. گویی تاریخ زندگی بشر معاصر بر تنهایی و تنها ماندن است که رنگ می‌گیرد و درست به همین دلیل شعر معاصر فارسی که همواره بازنمای حضور شقه شده و تراژیک آدمی است، زمینه‌های عاطفی-اجتماعی مضامین‌اش را در قالب دغدغه‌های شاعرانه به تصویر می‌کشد و به انعکاس سردرگمی و تنهای‌هایی می‌پردازد که بشر معاصر با آن دیربست روبه‌روست. بشری که با گرفتار شدن در منگنه‌ی کور تنهایی، نه از دیگران که از خودش دور و دورتر می‌شود. بازتاب تنهایی‌های آدمی در قالب شعر اما همیشه با نگرشی انسانی و جمعی رو به رو نبوده است. چرا که بسیاری از زنان شاعر با برجسته‌نمایی ناامیدی، یأس و احساس تنهایی، گاه نگاهی فردی-زنانه را معیار سرایش قرار داده و از همان نگاه و رویکرد به من زنانه‌ی خود، تصاویر حسی-عاطفی شعرها را پردازش نموده، بیانی اعترافی را در سایه سار لحن خاص خود تنظیم کرده‌اند، تا صریح‌تر انگشت بر تناقضات و تنش‌هایی بگذارند که روح و جسم‌شان را آزرده است. دهه‌ی ۶۰ از آن جا که رویکرد زنان شاعر غالباً رویکردی فردی-زنانه است و مبین حدیث نفس آنان، در این میان قابل تأمل و بررسی است. دهه‌ی شصت تحولات سیاسی-اجتماعی، فصل تازه‌ایی را در گستره‌ی شعر معاصر فارسی رقم زد. گذار شعر از انقلاب و جنگ و انعکاس اتفاقات جهان پیرامون به همراه بیانی حماسی، موقعیت سرایش تازه‌تری را به شعر معاصر عرضه نمود. با این حال در این دهه برجسته‌نمایی اندوه شخصی-فردی در شعر زنان، به همراه انعکاس ناامیدی و ترس از تنهایی به تصاویری

عینی و ملموس بدل شد که منبعث از احساسات و عواطف شاعرانه بود و مبین دغدغه‌های زنانه. تصاویری که پس از تلیق شدن به بیان عاطفی و رمانتیک از سوئی و بهره‌گرفتن از عناصر زبان گفتار و امکانات تازه در زبان، از سوی دیگر، ثبت لحظات تنهایی در شعر زنان را به عهده گرفت. با دقت در روند شعر زنان در این دهه به آسانی در می‌یابیم، که شعر همواره می‌تواند در ژرف‌ترین لایه‌های جامعه نفوذ کند و از دیر باز به مثابه محمل و جایگاهی آشنا برای بیان اندیشه‌ها و تفکرات زنانه مطرح بوده است. اگر چه همین بیان گاه با گذر از فیلترهای بیانی سنتی، رمانتیک و سانتی‌مانتالیست، بدنه‌ی فکری‌اش را طراحی می‌کند، اما در بسیاری از مواقع با توزیع اندیشه‌ای نوگرا و بیانی پیشرو، با توجه به آشنایی‌زدایی‌های زبانی و تکنیک‌های نوآورانه به مقابله با تناقضات این جهانی برمی‌خیزد. با این حال توجه شاعران زن به پراکنش زمینه‌های عاطفی - اجتماعی در گزاره‌های شعری است که هر بار در مفاهیم عینی و ملموس برجسته‌نمای تعارضات و چالش‌های زندگی اجتماعی آدمیان است. گزاره‌هایی که هر بار بر نمود تنهایی‌های آدمی انگشت می‌کشد.

در این پژوهش به این پرسش می‌پردازیم که ترس از رها شدن که مولد اجتماع دهه ۶۰ ایران است، چگونه در شعر زنان در این دهه نمود یافته است؟
و پرسش‌های فرعی شامل:

۱. کدام زنان در دهه ۶۰ ترس از رها شدن را در شعر خود به کار برده‌اند؟
۲. مضمون " ترس از رها شدن" موثر از کدام عوامل اجتماعی در شعر زنان دهه ۶۰ بوده است؟
۳. زنان شاعر دهه ۶۰ ترس از رها شدن را چگونه در شعر خود بروز داده‌اند؟

۲. عشق

عشق: شگفت دوست به حسن محبوب و درگذشتن از حد در دوستی خواه در پارسایی باشد یا در فسق و کوری حس از دریافت عیوب محبوب و مرضی و سواسی که می‌کشد مردم را بسوی خود و تسلط فکر بر نیک پنداشتن بعضی صورتها. (نفیسی، ۱۳۴۳: ۲۳۵۸). عشق به معنی بسیار دوست داشتن است و گران سنگ، بلنداقبال، بلند بالادست، چابک دست، آتش دست، جوانمرد، دریادل، دل افروز، بنده نواز، گره گشای، سخت بازو، سرکش، بی پروا، بیقرار، ستم پیشه، غیور، شورانگیز، شعله خوی، هستی سوز، جگرسوز، عالم سوز، خانه سوز، خانه پرداز، خون خوار، خون آشام، از صفات اوست... دوستی مفرط و محبت تام و آن در روانشناسی یکی از عواطف است که مرکب می‌باشد از تمایلات جسمانی، حس جمال، حس اجتماعی، تعجب، عزت نفس و غیره. علاقه‌ی بسیار شدید و غالباً نامعقولی است که گاهی هیجانات کدورت انگیز را باعث می‌شود و آن یکی از مظاهر مختلف تمایل اجتماعی است که غالباً جزو شهوات به شمار می‌آید... عشق آخرین پایه‌ی محبت است و فرط محبت را عشق گویند؛ و گویند عشق آتشی است که در دل آدمی افروخته می‌شود و بر اثر افروختگی آن آنچه جز دوست است سوخته گردد و نیز گفته‌اند عشق دریایی است پر از درد و رنج. دیگری گوید عشق سوزش و کشته شدن است اما بعد از شهادت با لطف ایزدی عاشق را زندگی جاویدان نصیب گردد به طریقه‌ی که فنا و نیستی را در پیرامون او ره نباشد... مراتب عشق را پنج درجه نوشته‌اند: اول فقدان دل که « من لیس بمفقود القلب لیس بعاشق » دوم تأسف، عاشق درین مقام بی معشوق خویش هر دم از حیات متأسف بود. سوم وجد، چهارم بیصبری، پنجم صبات، عاشق درین مقام مدهوش بود و از غلبه‌ی عشق بیهوش... و عاشق آنرا گویند که اثر عقل در او نباشد و خیر از سر و پا ندارد و خواب خود بر خود حرام گرداند، زبان به ذکر و دل به فکر و جان به مشاهده‌ی او مشغول دارد (دهخدا، بی تا: ۲۶۵).

۳. نوستالژی

نوستالژی^۱ واژه‌ای فرانسوی است و برگرفته از دو واژه‌ی یونانی nostos به معنی بازگشت و algos به معنی درد و رنج

^۱ - nostsligia

است. در فرهنگ‌ها به معنای «حسرت گذشته و غم غربت» (باطنی، ۱۳۸۰: ۵۲۷) و «فراق و درد دوری و آرزوی گذشته» (آریان پور، ۱۳۸۰: ۳۵۳) آمده است. واژه نوستالژی در سال ۱۶۸۸ به وسیله «یوهانس هافر» پزشک سوئیسی وضع شد. دلیل این امر نام گذاری احساس غربتی بود که سربازان سایر کشورها، دور از خانه داشتند. سربازانی که با شنیدن آهنگ‌های محلی و خوردن سوپ‌های ساده بومی، واکنش نشان می‌دادند. (موسوی و همکاران، ۱۳۹۱: ۱۴۸)

از عوامل ایجاد نوستالژی در فرد می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱. یادآوری خاطرات دوران کودکی، جوانی و...

۲. درد دوری از معشوق

۳. غم و درد پیری و اندیشیدن به یاس و مرگ

۴. حبس، تبعید، مهاجرت و دوری از وطن

۵. بازگشت و پناه بردن به آرمانشهر

۱. از دست دادن یکی از اعضای خانواده یا عزیزی که باعث گریستن و مرثیه خواندن می‌شود. (صفری و شمسی،

۱۳۸۹: ۷۸).

۴. یافته‌های پژوهش

۱-۴ عشق در شعر طاهره صفارزاده

«مقصد اشاره بود/ که عشق جمله اشارت است/ نزد عوام/ عشق/ مرغ شبان فریب است/ دور می‌شوی/ نزدیک می‌شود/ نزدیک می‌شود/ نزدیک می‌شود/ دور می‌شود.» (صفارزاده، ۱۳۸۴: ۹۴)

«همیشه از بیداری می‌گویم تا بازوان عشق زیر سر ماست/ باید بیدار بود/ باید ز خواب هر اسید.» (همان: ۱۲۹)

عشق در اشعار طاهره صفارزاده از بعد عاطفی و تأثیر آن در زندگی به دو نوع تقسیم می‌شود:

یکی عشق جوانی که نافرجام بود و با بی وفایی و جدایی از همسر به پایان رسید و آثار این جراحت در اشعار کتاب رهگذر مهتاب و کتاب چتر سرخ که به انگلیسی نوشته شده، نمایان است و عشق به فرزند که مرگ نافرجام او حسرت و دلتنگی بر جای گذاشت، و این غم در سراسر آثار صفارزاده مشهود است و عشق دوم، که در مابقی عمر بسیار نمود داشت و اثر آن عشق به صورت احساس لذت و عرفان بود که در اشعارش نمود بسیار زیادی داشت، و این عشق، در اثر تحول و خلوت نشینی و انس با خدا و قرآن در وی ایجاد شد و تنها چیزی که در این دنیا او را به تحمل مصائب فرا می‌خواند، همان یاد خالق و راز و نیاز با اوست که در تمامی آثارش هویداست تلفیقی از عشق و امید که او را از ظلمی که در خارج از کشور و پس از بازگشت به وطن و قبل از انقلاب از رژیم پهلوی تحمل کرد و او را سرپا نگه داشت همین عشق و امیدواری به خالقش بود. در بررسی اشعار صفارزاده در این مورد، عشق اول که نافرجام بود و شش مورد در کتاب رهگذر مهتاب در اشعارش به تلخی از آن یاد نموده است و در دیگر آثارش آن را به فراموشی سپرده است، آنجا که صفارزاده از خاطره عشقی که گسست اینگونه یاد «اشک تمساح» در کتاب رهگذر مهتاب در شعری به نام می‌کند:

«از نیمه راه/ پیمان گسسته باد و دلی از انس رسته باد/ پای امید در ره پندار آشنا/ لرزان و خسته (صفارزاده، ۱۳۸۶ الف:

۵۰)

۲-۴ اندوه و حس تنهایی در شعر طاهره صفارزاده

حس تنهایی، غالباً با غم و اندوه همراه است. طاهره صفارزاده تنهایی نوع انسان را در کتاب رهگذر مهتاب در شعر «بیگانه» این گونه می‌سراید:

«من آن انسان تنهاییم که می‌فهمم/ غم و حرمان تنها را/ سکوت صبرداران و خروش خشم داران را / ولی هرگز

تو را ای کودک نادان شادی‌ها نمی‌فهمم» (همان: ۱۳)

او در شعری با عنوان «تک درخت» تنهایی خود را با حکایتی تمثیل گونه به زیبایی به تصویر می‌کشد:

«تک درختم من / در این هامون پهناور / در این دشت ملال اور / مرا یاران هم پا نیست / مرا یاران هم گو نیست / نوای مهربان جویباران / بانگ نوش چشمه ساران / در فضایی دور می میرد / و گوش من پر است از نغمه های خشک تنهایی / تن من / جایگاه بوسه برف است / برف ناامیدی ها / به روی شاخه های خشک عمرم / بارها بنشسته بوم نامرادی ها / در این صحرا مرا یاران دهشت زاست / تگرگ درد و ابر بیم و رگبار جنون آمیز حرمن ها / درونم زوزه گرگان تنهایی / کند غوغا / در این تاریکی شب ها / دلم روشن نمی گردد ز پندار / سراب آلوده فردا» (صفرزاده، ۱۳۸۶: الف: ۴۴-۴۵)

«تنها بودم / من / مثل آب در عمق چاه / تنها بودم.» (صفرزاده، ۱۳۸۶: ۱۳۳)

«ما شاکیان / ما زخم خوردگان / ما قله های غربت و تنهایی / جویندگان حشمت آزادی / در دستمان / فسانه و تاریخ مانده است.» (همان: ۱۰۸)

تنهایی انسان معاصر که بیشتر ناشی از بی اعتمادی است و از دردهای گریز ناپذیر انسان معاصر است، در شعر صفرزاده هم نمود بسیاری دارد:

«تنها بودم
من مثل آب در عمق چاه
تنها بودم و دسته دسته مرغهای پریشان میآمدند
می نشستند
تنهایی مرا مهار میکردند» (بیعت با بیداری، ۵۲)

۱-۲-۴ یادآوری خاطرات تلخ از همسر و جدایی

صفرزاده در کتاب رهگذر مهتاب در اشعاری با عنوان «معبد عذر، اشک تمساح، سایه، شب کور، بهشت گریز، راه» از یادآوری خاطرات بی وفایی همسر، به تلخی یاد می کند، به طور مثال در شعری با عنوان «بهشت گریز» این گونه می سراید:

میروم زین شهر، زین جایی که بود
دخمه سردی که گم می شد در آن
روشن از او بود شام زندگی
تندباد بخت من تا در وزید
شده با آن نقش های آرزو
درد این راز گران در سینه خفت
پرده از اندیشه ام بالا نرفت
اشک گرمی گر به لبه ایم چکید
شور خودکامی، هیاهوی گناه
میروم زین شهر تا شاید که او

مدفن عشیق من و امید من
شعله های حسرت جاوید من
وای من کان هم تهی از نور شد
شمع مهرش پیش چشمم کور شد
تار من از پود خوشبختی گسست
دل به سوگ آرزو در غم نشست
در پی آن پرده بس پندار مُرد
دست سرد آبرو آن را سترد...
بسته راه ناله بر گوش خدا
بشنود جای دگر بانگ مرا
(صفرزاده، ۱۳۸۶: الف: ۶۰)

در همان کتاب حکایت غم و اندوه یادآوری خاطرات تلخ گذشته جدایی از همسر و دوران تلخی که با او گذرانده است در شعر «راه» او مشهود است:

به پایم رشته انبوه راهی
نه امیدی که شب را روز سازد
گاهی بارد مرا از دیده اشکی
بود تا آسمان بخت من تار
به چشم اشکبار خویش دیدم
به دریا هم عنان موج خونین

به راهم دشت اندوه سیاهی
نه فانوس شب افروز نگاهی
گاهی خیزد مرا از سینه آهی
ندارم آرزوی مهر و ماهی
تو را آلوده ننگ و گناهی
به صحرا همدم خار و گیاهی

چه دارم از تو ای مرد ستمکار بجز مشقت غم و عمر تباهی؟ (همان: ۶۶)
این موضوع در اشعار طاهره صفارزاده کاربرد فراوانی دارد^۱.

۲-۲-۲ حسرت و غم

بطور کلی فضای حاکم در شعر «سفر هزاره» از کتاب سفر پنجم صفارزاده، نومی‌دی و درهم ریختگی ارزش هاست که شاعر آن را به صورت شخصی و واقعی به تصویر می‌کشد و قصه غمگین غربت را این گونه سر می‌دهد:
«بر تپه نخستین/ در عهد باران/ آلونک درختی/ یگانه خانه ما بود/ آنجا که آب و خاک/ آنجا که خاک و دست/ به هم پیوستند/ آدم/ به کوزه های سفالی رسید/ با هم به چشمه رفتند/ و آب نوشیدند/ چقدر پاک/ چقدر زلال/ ما ماهیان جدا از آب/ این معجزه است گر زندهایم/ شاید ایمان/ تصور تصویر آب باشد/ که اینگونه زنده کننده‌ست/ و پاک کننده ترست از آب/ آب صاف/ آب جاری/ آب رها» (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۵۶)
او این احساس اندوه را در کتاب در پیشواز صلح در شعر «زلزله» با اشاره به سوره زلزال مجدداً به تصویر کشیده است:

«زمین میلرزد/ زمین زدست زلزله میلرزد/ دلها/ درون دلهره میلرزند/ و مادرها/ اجساد خواب رفته فرزندان را/ در خانه های خاطره می جویند/.../ افراد خانواده تن/ اعضای هر بدن/ ترسان و بهت زده/ در بادهای داغ/ دوان هستند/ در گوش زخمها/ زمزم های از گذشتگان/ پیران و بخردان/ مدام میگویند/ و چون زمین به لرزه درآید/ صبر زمین تمام شده/ اکنون سر گله را باز کرده است/ امروز با تو/ فردا با دگری/ و روز دگر با همه/ و چون زمین به لرزه درآید/ آغاز پریشانیست/ آغاز حرف ها/ چه کرده ایم و چه باید کرد/ آیا گرگشما بودیم/ یا سد راه» (صفارزاده، ۱۳۸۶: ۲۷)
این موضوع در اشعار صفارزاده کاربرد فراوانی دارد، و در آثار دیگر وی نیز نمود دارد^۲.

۳-۲-۳ ۴ تعلق خاطر در شعر طاهره صفارزاده

بستگی و تعلق خاطر به گذشته و گاه هراس به آیندهای مبهم همیشه موجب غم و اندوه بشر بوده است. نوستالژی^۱ و احساس تعلق خاطر به خاطره ها و گذشته ها جزء لاینفک و گریزناپذیر آلام است که روح بشر را در دنیای مادی آزار میدهد. این دردها که بیشتر ناشی از دل‌بستگی و احساس ناخوشایند از وضع فعلی است موجب شده که در ادبیات و هنر جایگاه والایی داشته باشد، این موضوع در شعر صفارزاده چنین آمده است:

«فردا من به کوچه ای برمیگردم که در چارده

سالگی میان آن ایستادم

و قلبم را همراه با شب نامه ای

به جوانی دوچرخه سوار تقدیم کردم

ارتعاش انگشتانم تا سه کوچه ی دورتر

در جیبهای ارمکم ادامه داشت.»

و همینطور در جایی دیگر:

«دل‌مان تنگ شده است

برای خاکی که خوب میشناسیم

برای قلبی که خوب میشناسیم

نان، نان خودمان تعارف، تعارف خودمان

هوا، هوای صبحگاهی خیابان های تنگ دیروز خودمان (سد و بازوان، ۲۵)

۴-۲-۴ ۴ خیانت در شعر طاهره صفارزاده

^۱ -نوستالژی: اندوه و گرفتگی روحی به علت دوری از سرزمین مادری و درد وطن. «نوستالژی» در اصطلاح ادبی به شیوه ای از نگارش اطلاق میشود که بر پایه آن شاعر یا نویسنده در سروده یا نوشته ی خویش، گذشته ای را در نظر دارد یا سرزمینی که یادش را در دل دارد، حسرت آمیز و دردآلود ترسیم می کند و به قلم میکشد. (انوشه، ۱۳۷۶: ۹).

«کودک قرن» شعری نیمایی و کودک این قرن (قرن بیستم) را کودکی مادرگم کرده توصیف می‌کند و از طریق سه تصویر آن را بیان می‌کند: نخست مادری که پشت میز قمار نشسته‌است (خال‌های بخت من در دست‌های توست/ آری آن دستی که محکم می‌فشارد برگ بازی را/ زود برخیز از میان شعله‌های خدعه و نیرنگ/ سخت می‌ترسم که دست تو، و بخت من بسوزد بر سر این آتش خون‌رنگ...)، مادری که در آغوش بیگانه‌ای خفته است (مادرت اینجاست/ در سرای رنگی شب‌زنده‌داران/ در هوای گرم و عطراُمیز یک زندان/ قامت آن مادر زیبا به گرد قامت بیگانه‌ای پیچان و دستش گردن‌آویز است...)، و مادری که با پدر درباره خیانت جرّ و بحث می‌کند (در اتاق او جدالی با پدر برپاست/ گفت‌وگویی تلخ و ناهنجار، دعویایی پر از تکرار...). طاهره صفارزاده از جمله شاعرانی است که به جهت آشنایی با ادبیات انگلیسی و مواجهه‌ی هم‌زمان با ادبیات روز جهان با دقت فراوانی کار شعری‌اش را توضیح داده‌است؛ از نحوه‌ی کاربرد و جایگاه زبان در شعرش تا دیدگاهی که نسبت به شاعران مطرح هم‌روزگارش داشته است.

۳-۴ عشق و یاد معشوق در شعر سیمین بهبهانی

بعضی از اشعار سیمین بهبهانی همانند سبک شعری حافظ است، هر دو از عشق می‌سرایند اما تفاوت اشعار این سه شاعر در این است، که عشق حافظ اغلب عرفانی است ولی عشق سیمین بهبهانی زمینی، او با تخیلی هنرمندانه خیال روی یار را به کودکی مانند می‌کند که به دامان مادر آویزان میشود، او در مجموعه چلچراغ در شعری با عنوان «حسود» این گونه می‌سراید:

خیال روی تو در خاطر م آویزد / چو کودکی که به دامان مادر آویزد
به خانه گر چه اسیرم، خیال من با توست / درخت بارور از بام و در سر آویزد
(بهبهانی، ۱۳۸۲: ۲۰۲)

در این نوع نوستالژی، سیمین بهبهانی در ادامه شکست عشقی، از بی وفایی همسر اولش بسیار یاد کرده است. او در مجموعه جای پا اشعاری مانند: «سکوت سیاه» (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۱۱۳)، اگر دردی نباشد، (همان: ۱۱۵)، سه تار شکسته، (همان: ۱۱۸)، نغمه درد، (همان: ۱۲۱)، آتش دامن گیر، (همان: ۱۲۳)، کابوس: (همان: ۱۳۵)، جای پا: (همان: ۱۳۹)، نگاه تو، ۱۴۴، فریاد شکسته: ۱۵۱، پیمان شکن: ۱۵۳، ستاره در ساغر: ۱۵۷، بازهم: ۱۵۸، پیمان شکن: ۱۵۳ و از این عشق گذرا با اندوه یاد کرده است.

در مجموعه جای پا در شعری با عنوان «سه تار شکسته» در این خصوص می‌گوید:

«ای سایه او» / «او» / «من چه خواهی؟ دست از من رنجیدیده بردار / بر خاطر خسته ام بیخشی / بگذار مرا به خویش بگذر» (همان: ۱۱۸)

او گل پژمرده‌ایست که در همان مجموعه در شعر «نغمه درد» شرح آتش غمش را که سرد و خاکستر شده، با اندوه بیان میکند:

«این منم، ای غمگساران این منم / این شرار سرد خاکستر شده؟ / این منم ای مهربانان این منم / این گل پژمرده پرپر شده؟» (همان: ۱۲۱).

-عشق به همسر-

یکی از گونه‌های اصلی عشق به معشوق زمینی در شعر معاصر ایران، عشق به همسر و ستایش او در جایگاه معشوق است. تا پیش از عصر مشروطیت، معشوق شعر فارسی، غالباً سیمایی کلی، مبهم، فاقد هویت عینی و رازناک در شعر شاعران داشت. اما از عصر مشروطه با توجه به تغییر و ارتقای جایگاه زن و فردیت او، ماهیت معشوق دگرگون شد و چهره‌ای ملموس و عینی یافت و آن معشوق رازآلود آسمانی مبدل به معشوقی عینی زمینی شد. به تبع این ما با نمود جدیدی از معشوق در ادبیات معاصر مواجهیم که همسر واقعی شاعر است (روزبه و ضرونی، ۱۳۹۳: ۱۶۵).

آه ای پیک شادی بخش! نامه آورده‌ای ز همسر من

... می تپد دل درون سینه من نامه را واکنم؟ بگو... چه کنم؟
نامه واشد بوسمش یا نه؟ با خط دل فریب او چه کنم؟
(بهبهانی، ۱۳۷۰: ۱۲۷)

عشق در اینجا، عشقی است انسانی که هم روح از آن لذت می برد و هم جسم:
ای مرد! یاربوده ام و یاورت شدم شیرین نگار بوده و شیرین تر ت شدم... (همان: ۱۳۵)

-عشق به مادر

عشق به مادر از انواع دیگر عشق به معشوق زن در شعر شاعران معاصر است، با این تفاوت که در اینجا معشوق زن، مادر است. در شعر زیر شاعر به این ویژگی مادر خویش اشاره می کند که زنی سخن سرا و شاعر و اهل ادب بوده است. و از فراق و مرگ مادر خویش شکوه می کند:

سخن دیگر نگفتی ای سخن پرداز خاموشم! فراموشت نهمیکردم، چرا کردی فراموشم؟
زسردی های خاک تیره، آغوشت چه میجوید؟ چه بددیدید، چه بددیدید، زگرمی های آغوشم؟
(بهبهانی، ۱۳۷۱: الف؛ ۴۹)

در ابیات زیر شاعر به عشق مادر به فرزند و تداوم این حس اشاره می کند. شاعری که خود مادر است و معتقد است که دختر بودن خود به معنای مادر بودن است و غم و شادی خویش را بسته به غم و شادی فرزندان می داند

...اما اگر صدبارم مادر بزايدازنو
من خودهمین خواهم شد همواره در نوزایی
در نوجوانی، مادر؛ هنگام پیری، مادر!
با مهر فرزندان خوش، باقهرشان سودایی
حتی اگر یک اهم در سینه باقی باشد
تکوازه ایی خواهد شد از آخرین لالایی (بهبهانی، ۱۳۹۱: ۱۰۹۳)

-عشق به طبیعت

شاعر رمانتیک، تصاویر سحرآمیزی را که از ناخودآگاهش برمی خیزد، در سیمای معشوق و طبیعت بازتاب می دهد. طبیعت، به ویژه آنجا که دور از دسترس است، مانند معشوق جلوه می کند و همه حالات درونی و سوالات عاشق را پاسخ می دهد. همه عناصر طبیعی همچون کوه، دریا، جنگل، بهار، ابر و ... چشم اندازی زیبا برای روح منزوی و تنهای عاشق فراهم میکنند. اما در آنسوی این عناصر طبیعی یعنی جنگل و کوه و دریا و بهار زنی، یا بهتر است بگوییم معشوقی حضور دارد که شاعر رمانتیک را از رؤیای عشق به درآورده و به سوی حقیقت رهنمون میشود. معشوق در چهره ای خیالی و پر از ابهام رخ می نماید (ر.ک مختاری، ۱۳۷۸؛ ۱۱۹).

باز بهار آمد، شیفته ام، مستم آه که می لرزد، باز دلم، دستم! (بهبهانی، ۱۳۹۱: ۳۸۶)
همیشه سبز بمان، ای سرو همیشه باد بهارانت
بین که ابر شبانگاهی چه خوب شسته به بارانت

...

تو مرغکان چمن دیدی که عاشقند و غزل خوانند

بین که از همه عاشق تر یکی منم ز هزارانت (همان: ۹۱۳)

خاطره یاد معشوق یا بی وفایی همسر اول در اشعار دیگر او نیز نمود دارد.^۳

۱-۳-۴ دلنگی، یأس و غم تنهایی در اشعار سیمین بهبهانی

سیمین بهبهانی تا اندازه ای به توصیف صحنه ها می پردازد که احساسات بر انگیزنده شود و تأثیر عاطفی بیشتری در خواننده بگذارد، به همین دلیل وی وارد جزئیات بیشتر نمی شود و کلیات را مورد بحث قرار می دهد که به همین دلیل روایت هایش به سوی رمانتیسم متمایل شده است.

او در مجموعه‌ی جای پا که از دو بخش تشکیل شده در بخش اول «چهره‌های واقعی» مردم را به تصویر می‌کشد و در بخش دوم در «از خودگفتن‌ها» در اشعاری با عناوین «موریانه غم، سودای محال، حریر ابر، شب صحرا و ...» از غم و اندوره و دل‌تنگی‌هایش می‌گوید او در شعر «موریانه غم» از تنهایی اش می‌سراید:

«خنده شیرین من، ریا و فریب است/ در دل من موج میزند غم دیرین/ چهره شادان من ثبات ندارد/ داروی تلخم نمان، به ظاهر شیرین/.../ زن همه دردی که پاره کرد دلم را/ خاطر کس را به هیچ روی خبر نیست/.../ آه شما دوستان کوردل من!/ دیده ظاهر شناس خویش ببندید/ سرخوشی خویشتن زغیر بجوید/ رنجه مرا بیش از این زخود میسندید/.../ من بت چوبین کهنه معبد عشقم/ جسمم را موریانه خورد و خراشید» (بهبهانی، ۱۳۸۲: ۱۱۱)

او در اشعار خود با لحنی دردمندانه از بی وفایی و نهایتاً خیانت مرد به زن لب به شکوه می‌گشاید، مردی که با همراهی زن خود وضعیت زندگی خود را رونق بخشید؛ اما امروز مرد همراه خود را در زندگی فراموش کرده و درهای امید را به رویش بسته است و زنی دیگر جایگاه او را اشغال نموده:

هم بستری دیروز او امروز مردی است / معبود صد سیمین تن از سرمایه و سود
اما چه کس این نکته میدانند که این زن / همپای او یک لحظه از کوشش نیاسود
آن مرد و آن قصر بلند و آن دل گرم / امروز درها را به رویش بسته دارد
فردا زنی دیگر میان جامه‌ی تور / در خانه‌ی دیروز او پا میگذارد (همان)
در این کتاب موضوع اندوه، یأس و دل‌تنگی در اشعار سیمین بهبهانی کاربرد فراوانی دارد، و در دیگر اشعار وی نیز نمود دارد.

۲-۳-۴ یادآوری خاطرات فراق از دوست و خاطرات تلخ از همسر و جدایی

سیمین در مجموعه‌ی دشت ارژن در شعری با عنوان «دلم گرفته، ای دوست!...» از دل‌گرفتگی خود در نزد دوست شکوه می‌کند که همچون تخته پاره‌های بر موج دریای غم افتاده است و می‌سراید:

دلم گرفته ای دوست! هوای گریه با من / گر از قفس گریزم، کجا روم، کجا من؟
کجا روم؟ که راهی به گلشنی ندانم / که دیده بز گشودم، به کنج تنگنا، من
نه بسته ام به کس دل، نه بسته دل به من کس / چو تخته پاره بر موج، رها ز ما، رها، من
ز من هر آن که او دور، چو دل به سینه نزدیک / به من هر آن که نزدیک، ازو جدا، جدا، من!
نه چشم دل به سویی، نه باده در سبویی / که ترکنم گلوئی، به یاد آشنا، من
ز بودنم چه افزود؟ نبودنم چه کاهد؟ / که گویدم به پاسخ که زنده ام چرا من؟
ستاره‌ها نهفتیم، در آسمان ابری / دلم گرفته، ای دوست! هوای گریه با من...
(بهبهانی، ۱۳۸۲: ۶۸۸).

سیمین در اشعاری با نام‌های «سنگ گور، موریانه غم، بازیچه، سکوت سیاه، سه تار شکسته، سودای محال، سنگ صبور، جای پا و ...» در بخش دوم مجموعه‌ی جای پا، در «از خودگفتن‌ها» خاطرات غم‌تنهایی و اندوه گذشته در فراغ دوست را به صورت شعر بیان نموده است.

در این کتاب درخصوص یادآوری خاطرات گذشته در فراق دوست در اشعار دیگر او نیز نمود دارد.

۳-۳-۴ حسرت و غم

پاییز، خورشید نیمه‌آذر و باغ از دیگر جان‌بخشی‌های سیمین است که در شعر «پاییز خسته و غمگین» به زیبایی آنها را مورد خطاب قرار داده است.

پاییز خسته و غمگین

زرنیخ و آهک و آخرا با برگ‌ها چه کرده است
با برگ‌های مدور زنگار بسته ز گرد است

پاییز خسته غمگین دستت تکیده و سرد است
دیوار آینه کاری، در باغ از صف شمشاد

چشم‌ت دو حفره نیلی رنگت پریده و زرد است
رگبار ضربت سیلی تکرار ناله درد است
ناکرده سر به فلک خم یعنی که مرد نبرد است
پیش‌ت دو چله برفی پیش‌ت سه وعده سرد است
گردونه‌اش به تکاپو اسبش گریوه نورد است
سیمین به عرصه توفان مرد است اگرچه نه مرد است
(بهبهانی، ۱۳۸۲: ۹۰۳)

خورشید نیمه آذرا در بستر تب و لرزی
باغ ای تباهی دولت در امن حرمت گل‌هات
اما خوشا صف سروت هر یک دلیر و مبارز
پاییز دوره محنت مانده ست تا به سرآید
اما، اگر بشکیبی آنک بهار مبشر،
مردانه باش و مقاوم، من نیز با تو چندی‌م

۴-۳-۴ تعلق خاطر در شعر سیمین بهبهانی

یاد عیدهای گذشته با شادی و شغف کودکان سیمین را تا سال‌های دور می‌برد، سالهایی که حسرت تکرار آن با شاعر مانده است:

مطرب دوره گرد رفت و هنوز
میدوم سوی ساز کهنه خویش
شاعر دلخسته از زندگی همواره به عصر طلایی خود می‌نگرد و در خاطراتش، کودکی و خردسالی خویش را مرور می‌کند. از نظر فردریش شگل، کودکی دوره پهلوانان، عشق و افسانه پریان است که شاعر رمانتیک، به آن توجه ویژه و با حسرت از آن یاد می‌کند. (پروینی و اسماعیلی، ۱۳۹۰: ۵۰)

سیمین با سوگ سروده‌هایی در رثای مادر، همسر، خانواده و دوستانش غم عظیم خویش را در از دست دادن عزیزانش بیان می‌کند:

سخن دیگر نگفتی ای سخن پرداز خاموشم!
ز سردیهای خاک تیره، آغوشت چه میجوید؟
فرا موشت نمی‌کردم چرا کردی فراموشم؟
چه بد دیدی، چه بد دیدی، ز گرمی‌های آغوشم؟
به مرگت بار تنهایی چه سنگین است بر دوشم! (۴۵۵)

۴-۳-۵ خیانت در شعر سیمین بهبهانی

در شعر «هوو» شاعر قصه زنی را می‌گوید که همسرش به او خیانت می‌کند و زن دیگری را وارد زندگی مشترکشان می‌کند. زن مستأصل بی‌پناه برای دفاع از خود، سعی را در پارچ آب می‌ریزد و نیمه شب آن را نزدیک همسر و هوویش می‌گذارد و اتفاقاً فرزندان آن زن، بی‌خبر از ماجرا، آب زهرآلود را سرمی‌کشند و تراژدی دردآوری اتفاق می‌افتد. سیمین در این قصه با بیانی تلمیحی، مفهوم «زن» را در طرح واره استعاری «مار» و «هوو» را در قلمرو مبدا «اهریمن» و همچنین مفهوم «مرد» را در طرح واره استعاری «سلیمانی نگین تابناک» باز مفهوم سازی می‌کند تا به بیان درد و رنج زنان بی‌پناه و مظلومی که فقر فرهنگی و محدودیت‌های جامعه مردسالار آن‌ها را مستأصل و ناامید می‌کند، بپردازد. جالب است که در این نگاه استعاری، مفهوم مرد در طرح واره استعاری با بار معنایی مثبت ظاهر شده است که نشان دهنده وضعیت تهاجمی زن در مقابل رقیب اهریمن صفت و موضع انفعالی و ضعیف او در برابر مرد است:

همچو ماری چابک و پیچان و نرم
سوی بالین زنی آمد که بود
زیر لب با خویش گفت: «آن روزها
این سلیمانی نگین تابناک
نیمه شب بیرون خزید از بسترش
خفته در آغوش گرم همسرش...
همسر من همدم این زن نبود
این چنین در دست اهریمن نبود
(بهبهانی، ۱۳۸۴: ۲۵۵)

به این شکل، بی‌قراری، درماندگی و ضعف زن را در برابر خیانت همسرش بیان می‌کند.

شعر «رقاصه» نیز حکایت زنی است که هر شب در میخانه با رقص و دلبری و طنازی، تحسین مردان زیادی را برمی‌انگیزد و با هنرنمایی هر شب خود، به جمع مستان و عاشقان باده لذت می‌نوشاند، اما خودش در زندگی جرعه‌ای شادی نچشیده است. شبی زن رقص خطاب به جمع حاضر در میخانه می‌گوید: کدامیک از شما حاضر است تا مرا از این جمع خراباتی برهاند و زندگی ام را سر و سامان دهد؟ جواب زن، سکوت و قهقهه‌ای از سر تمسخر بیش نیست! در این شعر، مفهوم «زن» در طرح واره‌های استعاری، «دریا»، «عاج»، «مار»، «مهتاب»، «گل» و «شمع» نگاشت شده است؛ زنی که در برابر نگاه ابزاری و سودجویانه مرد، چاره‌ای جز تسلیم شدن ندارد:

... لرزه شادی فکند بر تن مستان
 جلوه آن سینه برهنه چون عاج
 پولک زر بر پرند جامه او بود
 پرتو خورشید صبح و برکه موج...
 دختر رقص، لیک- چون شب پیشین
 شاد نشد، دلبری نکرد، نخندید
 چهره به هم درکشید و مشت گره کرد
 شادی عشاق خسته را نپسندید... (همان: ۵۷)

۴-۴ عشق در شعر فرشته ساری

عشق و حالات پر رمز و راز آن در سروده‌های شاعران همواره بازتاب وسیع و گسترده‌ای داشته است و فرشته ساری نیز از مضمون عشق در سروده‌های خود استفاده نموده و همواره حضور پررنگی در اشعار وی داشته است.

«اسبان عشق و مرگ / می‌تازند هم سنگ / یال‌های شرابی و شبرنگ / بافته می‌شوند در هم / سواران یگانه اند.» (ساری، ۱۳۸۱: ۶۰)

«تقویم فراق به خطی باطل می‌شد / و عشق در برج شوق / از نو تحویل / وقتی که روزگار / گاه نامه‌ای داشت هنوز.» (همان: ۶۱)

«چه غروب‌هایی / اندوهگین به اندازه عشق / به رنگ سرنوشت / چه غروب‌های پرغرابی / فقط غریو غافل کلاغان / از مسیر محزون می‌گذرد.» (ساری، ۱۳۷۰: ۴۵)

۱-۴-۴ اندوه و حس تنهایی در شعر فرشته ساری

تنهایی ام آخرین قوچ غمگینی است / که از نژادش فقط شاخ‌هایی بر دیوار مسافرخانه‌ای / باقی مانده است (ساری، ۱۳۸۷: ۱۴۶)

خفه می‌شوند روزها / از خشکی گلو / لاشه‌های خشکیده / با گردن مشترک / از چنگک زنگار گرفته زمان / آویخته / برای کسی که / تا آخرین قطره‌های روزش را / در لیوان‌های بلور / مزه مزه می‌نوشد / مرگ و میر مسری روزها / ناخوشی خنده داری است. (ساری، ۱۳۸۱: ۱۱)

تنهایی

زنی ست در انتهای شب

تنهایی

تندیس سرباز گمنامی است

در میدان خالی

تنهایی

صدایی بی صورت است

بر مغناطیس فضا

تنهایی خاطره‌ای گمشده

میان غریبه‌هاست

تنهایی

قوچ غمگینی ست

که از نژادش

شاخ‌هایی بر دیوار مسافرخانه‌ها

باقی ست (ساری، ۱۳۹۰)

یاس و ناامیدی که به مرگ اندیشی ختم می‌گردد، از جمله مقوله‌هایی است که از قدیم الایام تا عصر حاضر در اشعار شاعران و ادبیات فارسی رواج داشته است.

«هنوز پلکان و پرنده را / از هم نمی‌شناخت / مرگش هر سه را یگانه ساخت» (ساری، ۱۳۶۸: ۹)

«آن دم / در لاتاری حیات / سر به سینه تو می‌گذارم / تا کوبش موج‌ها و نجوای مرجان‌ها بیدار /... / مرا از تمنای حیاتی / که مرگ دیگری است / باز دارد.» (همان: ۱۸)

«اه / چشمان نگران دروازه اش / اینک پر از گل‌های مرگ است / در بهار فریاد آمبولانس‌ها / بی تاب فراق توپ او هستم.» (همان، ۲۳)

«خنده که نه / خطی - مصراع جانکاه ترانه ای بود / سرشکی نه / هلال یخ. آجین ماه / رخساره نه / یأس گرداب.» (همان: ۲۸)

«بر موج حیات / زورقی بود دل من / با بادبان آه /... / و صخره نو میدی.» (همان: ۵۵)

«مرگ روی صندلی نشسته / جوراب‌های زمستانی اش را وصله می‌کند / من از مراسم مرگ گریزانم / من نمی‌دانم با مردنم چه کنم.» (ساری، ۱۳۷۰: ۱۰)

«پشت هر در تابوتی / چه نخل‌هایی / تسلیم مرگ خویش / چه غروب‌هایی / راهزن شادی‌های سزاوار.» (همان: ۴۶)

۵. نتیجه‌گیری

نتایج بدست آمده از این پژوهش نشان داد که برخی زنان شاعر دهه ۶۰ مانند صفارزاده - بهبهانی و فرشته ساری ترس از رها شدن را در شعر خود به کار برده‌اند. مضمون ترس از رها شدن مولد برخی عوامل اجتماعی مانند مهاجرت، جنگ و تغییر ساختار اجتماعی جامعه ایران در دهه ۶۰ است و زنان شاعر دهه ۶۰ در ابراز ترس خود از رها شدن گاهی آشکارا و گاهی مستتر عمل کرده‌اند. زنان شاعر با خلق شگردهای بیانی تازه و آفرینش تصاویر نو به پررنگ‌نمایی سرگشتگی‌ها و دغدغه‌های انسانی پرداختند و نشان دادند که همواره نمود تنهایی به مثابه تقدیر تراژیک بشر معاصر بر نوشتار زنان تأثیر خاصی داشته است. تا جایی که این مضمون با تمامی تلخ و شیرین بودن و نبودن اش همچنان که بر لحن، تکنیک، زبان، صورخیال، فرم و ساختار، محتوا و معنا تأثیر گذاشته، انسجام درونی و فرم ذهنی شعرها را نیز طراحی می‌نماید و با تأکید و برجسته‌نمایی عناصر متنی، فضای عمومی و زمینه‌ی عاطفی شعر زنان، مفاهیمی را آفریده و می‌آفریند که در افق دلالت‌های گوناگون متنی با گریز به فرامتن‌های متنوع امکان تأویل‌های بیشتری را برای مخاطب بوجود آورده است. با نگاهی به ادبیات و به ویژه شعر زنان درمی‌یابیم که توجه به مضامین اجتماعی و نمود عواطف فردی - اجتماعی و برجسته‌نمایی عنصر تنهایی در افق شعر آنان هر بار به صدای معترضی بدل شده است که از زیر و بم گزاره‌های حسی - عاطفی و تصاویر رنگانگ به کارگرفته شده در شعرها خنمون شده‌اند. تا آن جا که تنهایی و بازنمایی زمینه‌های ذهنی - عینی آن، از مضامین رایجی به شمار می‌آید که در طول دهه‌های متمادی از درونمایه‌های اصلی شعر زنان محسوب می‌شده، تصاویر و ایماژهای متنوعی را در شعرها آفریده است. تصاویری که هر یک بازنمای تنهایی‌های زن - انسان بوده‌اند و نشان دهنده‌ی وضعیت عاطفی جمعی زمانه. گویی تعبیر، ترکیب‌ها، صورخیال و تصویرپردازی به همراه لحن بیان هریک بازتاباننده‌ی فضاها‌ی نو میدانه‌ایی است که آدمی در برزخ آن گرفتار مانده است. تصاویر در شعر زنان همچنان که بازنمای احساسات و عواطف شاعرانه‌اند، برآند تا هرچه صریح‌تر مشکلات و درد و رنج زندگی زنان را بازگو کنند. تصاویری که روشن و شفاف، مملو از ذهنیتی زنانه پی در پی هم می‌آیند تا از طریق آشنایی‌زدایی و به هم ریختن مسیر علت و معلولی نوشتار و با ترکیب وقایع با نوستالژی و اندوه، غرابت تصاویر مکرر از تنهایی زن - انسان را در سراسر شعرها منتشر نمایند. حزنی زنانه که در ضرب‌آهنگ احساساتی زنانه - انسانی، بر تبعض‌ها و نابرابری‌هایی که در مسیر تاریخ بر زنان تحمیل شده است، عصیان‌گرانه می‌شورد. با نگاهی به شعر زنان در می‌یابیم که وفور مفاهیم متکثر، نگارش‌های متفاوتی در مجموعه‌های شاعران زن را به رخ می‌کشد. وفور

واژه‌هایی چون: حسرت، گریه، غریبه، غربت، مردن، تنهایی، دل‌تنگی، چرک، چروک، سیاه، چاقو، ناکام، انحطاط، زخم و بسیاری واژه‌های از این دست که اگر در شعرها تکرار حضورشان را عینی و ملموس به رخ می‌کشند، تا تنهایی‌های زندگی آدمی را به نمود بگیرند. واژه‌هایی که معطوف به نگرش زنانه‌اند و مسیر حرکت روایت‌های شعر را به عهده گرفته‌اند. با این حال توجه به روایت خطی و پس از آن به هم ریختن ساخت خطی همان روایت‌ها سبب شده تا شاعران زن به بازنمایی تصاویری در شعرها موفق شوند که هر کدام برجسته‌نمای تناقضات و چالش‌های پیش روی تمامی انسان‌ها در اجتماع‌اند. و بدین ترتیب زنان شاعر با توجه به موقعیت‌های زیستی و اجتماعی‌اشان در شعر خود به تصویرپردازی پرداخته‌اند و می‌کوشند تا منطق با شرایط اجتماعی - فرهنگی و مناسبات زیستی‌اشان به بازنمایی تنهایی در آثار خود پردازند. همچنین دقت در مناسبات زیستی، جهان‌نگری‌های شاعرانه، پراکنش عواطف و احساسات و بررسی مبانی فکری و زیبایی‌شناسانه‌ی هر یک از آنان مبین این واقعیت است که زنان شاعر با تصویرهای متنوع به ثبت لحظه‌های تنهایی در مونولوگ‌های شعری خود پرداخته‌اند، اگر چه همین مفاهیم بارها با گره خوردن به دغدغه‌های شخصی و اندوه فردی ناشی از سرگشتگی، بدبینی و یأس، تنها بار بیانی حسی و عاطفی را در شعر زنان منعکس نموده است. اما لحن بیان متمایز، افزودن تکنیک‌های زبانی و آفرینش امکانات ساختاری، سرانجام شعر زنان را به سمت و سوی گرایش‌های زبانی و بیانی ویژه‌ای کشاند و نشان داد که اگر شاعران زن هر یک با نوع نگرش خاص خود و با توجه به تجارب زیستی و مناسبات اجتماعی، پارامترهای ویژه‌ای را با تصاویر رنگارنگ در شعر به نمود گرفته‌اند، تا همچنان که با برجسته‌نمایی اندوه فردی - انسانی به یاری سازه‌های تصویرساز و با بهره‌گرفتن از امکانات تازه‌ی زبان، بیان شعرها را از غلتیدن در حد بیانی منفعل، سطحی و سرخورده دور می‌کنند، بتوانند در بطن این مضمون انسانی، مفاهیمی را بپرورند که بازتاباننده‌ی تفکری پویا و سرکش است. به واقع ضربه‌های عاطفی که مونولوگ‌ها را فرا گرفته است، گاه چنان از بار عاطفی عمیقی برخوردارند که به آسانی می‌توانند همدلی مخاطب را بدست بیاورند. با این همه شاعران زن همچنان با دست‌یابی به افق‌های تازه، میل به نوآوری و ابتکار در حوزه‌ی زبان و صورخیال زمینه‌های معنایی و عاطفی جدیدتری را تجربه می‌کنند.

صفا‌زاده در سال‌های پیش از انقلاب اسلامی و پس از بازگشت از غرب، با وارد کردن مؤلفه‌های شعر مدرن در شعرش در جریان شعر مدرن - که فروغ فرخزاد پیشرو آن بود - قرار گرفت. ۱۳۹۹
اگر بخواهیم مقایسه‌ای بر شعر زنانه‌ی سیمین بهبهانی و شعر زنانه‌ی صفا‌زاده داشته باشیم، در می‌یابیم که صفا‌زاده بیشتر به عواطف و اندیشه‌های زنانه و آنچه در درون یک زن می‌گذرد توجه داشته، و سیمین بیشتر به جایگاه زن در اجتماع و معضلات اجتماعی او نظر کرده است. سیمین "کولی" را می‌آفریند تا نماینده‌ی زن ایرانی باشد به خاطر وجود مسائل مشترکی که می‌توان در آن‌ها مشاهده کرد: آواره بودن، بی‌هویت بودن، بدون امنیت و بی‌حق و حقوق زندگی کردن و بسیاری مسائل دیگر. البته سیمین حتی در آغاز شاعری‌اش نیز، در مجموعه‌ی "جای پا"، به مسائل و معضلات اجتماعی زنان توجه بسیار نشان داده است اما هیچ‌یک از آن اشعار را نمی‌توان شعری زنانه دانست. چراکه زبان در این آثار بسیار خام و هنوز کهنه و دیروزی است؛ یعنی متعلق به همان ادبیات تک‌جنسیتی مردسالار است و زبان و اندیشه‌ی زنانه‌ی شاعر هنوز به شکوفایی خود نرسیده است. همان شکوفایی و اوجی که در "کولی" واره‌ها "نمایان می‌شود.

در این پژوهش همان‌گونه که تا به اکنون مشاهده شد، نگاهی به اشعار سه شاعر زن در دوران معاصر (صفا‌زاده - بهبهانی - فرشته ساری) داشته و سعی کرده‌ایم چهره‌ی زن در جهان واژگانی آنها و نگاه این شاعران را به ترس از رهاشدن در عاشقانه‌هایشان بررسی کنیم. در این فصل که فصل آخر این پژوهش است به جمع بندی آنچه تا کنون گفته‌ایم می‌پردازیم و پس از نتیجه‌گیری، کلام را به انتها می‌بریم. در دهه ۶۰ انبوهی از زنان به دنیای شعر فارسی قدم گذاشتند و با حضور فعال خود تا حدود زیادی فضای انحصاری مردانه را در شعر شکستند. رهاورد این فرایند، رشد ریشه آزادی و برابری و نزدیک شدن به دنیای مردانه و زنانه در راستای یک انسان‌گرایی نوین است که از

۱۸. ساری، ف. (۱۳۷۰). *شکلی در باد*، تهران: نشر چشمه.
۱۹. صفارزاده، ط. (۱۳۸۴). *روشنگران راه*، چ اول، تهران: برگ زیتون.
۲۰. _____ (۱۳۸۴). *سفر پنجم*، چ اول، تهران: هنر بیداری.
۲۱. _____ (۱۳۸۴). *دیدار صبح*، چ دوم، تهران: پارس کتاب.
۲۲. _____ (۱۳۸۶). *رهگذر مهتاب*، چ پنجم، تهران: هنر بیداری.
۲۳. _____ (۱۳۸۶). *سد و بازوان*، چ چهارم، تهران: هنر بیداری.
۲۴. _____ (۱۳۸۶). *از جلوه های جهانی*، چ اول، تهران: هنر بیداری.
۲۵. _____ (۱۳۸۶). *بیعت با بیداری*، چهارم، تهران: هنر بیداری.
۲۶. _____ (۱۳۸۶). *مردان منحنی*، چ دوم، تهران: هنر بیداری.
۲۷. _____ (۱۳۸۶). *طنین در دلتا*، چ پنجم، تهران: هنر بیداری.
۲۸. _____ (۱۳۸۶). *در پیشواز صلح*، چ دوم، تهران: هنر بیداری.
۲۹. صفری، ج و شمسی، ح. (۱۳۸۹). *بررسی نوستالژی در دیوان ناصر خسرو*، پژوهشنامه ادب غنایی، شماره پانزده.
۳۰. موسوی، ک و صفری، ج و سلایی، ش. (۱۳۹۱). *غم غربت در اشعار منوچهر آتشی*، پژوهشنامه ادب غنایی، شماره نوزده.
۳۱. نفیسی، ع. (۱۳۴۳). *فرهنگ نفیسی*، تهران: انتشارات کتابفروشی خیام.



پایگاه استنادی علوم جهان اسلام



دانشگاه تربیت مدرس



انجمن علمی زبان و ادبیات فارسی

دهمین همایش ملی پژوهشهای زبان و ادبیات فارسی - دی ۱۳۹۹

www.anjomanfarsi.ir